

جایگاه عوامل ژئوپلیتیکی در سطوح و مقیاس‌های جغرافیایی

(مطالعه موردی: القاعده)

محمدباقر قالبیاف^۱

محمدهادی پوبنده^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۵/۳/۱۶

چکیده

رویکرد جدید علم ژئوپلیتیک که امروزه از آن با عنوان «ژئوپلیتیک انتقادی» یاد می‌شود، دیگر «حکومت‌محور» نیست، بلکه در کنار حکومت‌ها، عوامل ژئوپلیتیکی دیگری مانند سازمان‌های جهانی، سازمان‌های منطقه‌ای، سازمان‌های غیردولتی، احزاب، گروه‌های تجزیه‌طلب و گروه‌های تروریستی و حتی خانواده‌ها و افراد نقش‌آفرینی می‌کنند که هر یک از این عوامل^۳ ژئوپلیتیکی در یکی از سطوح جغرافیایی واقع شده‌اند. از طرف دیگر، برد یا دامنه عملکرد هر یک از این عوامل ژئوپلیتیکی که «مقیاس جغرافیایی» نام دارد، متفاوت است.

این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی جایگاه عوامل ژئوپلیتیکی - در اینجا گروه القاعده- در سطوح جغرافیایی مختلف (محلّی تا جهانی) و برد یا دامنه نفوذ آنها در مقیاس‌های جغرافیایی مختلف می‌پردازد.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که برد و دامنه جغرافیایی عملکرد عامل ژئوپلیتیکی القاعده که در زمان وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر از نظر مکانی در سطح محلّی بود، به لحاظ کارکرد فضایی، تأثیرات جهانی یافت.

واژگان کلیدی

ژئوپلیتیک انتقادی، عوامل ژئوپلیتیکی، مقیاس جغرافیایی، سطوح جغرافیایی، القاعده

۱ . دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

۲ . دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران



عوامل ژئوپلیتیکی در سطوح مختلف ساختار ژئوپلیتیکی جهان از مباحثی است که در دهه‌های اخیر در قالب رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی مطرح شده است. به بیان دیگر، ژئوپلیتیک در تعریف سنتی خود به نقش عوامل جغرافیایی به ویژه موقعیت کشورها در روابط بین‌الملل توجهی خاص مبذول می‌داشت (میرحیدر، ۱۳۸۶: ۳۷)؛ ولی رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی به حکومت‌ها گوشزد می‌کند که انفکاک قلمروهای «داخلی» و خارجی غیرممکن است؛ یعنی بازیگران غیردولتی- از قبیل شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های غیردولتی، گروه‌های معترض و جنبش‌های مدافع حقوق مردم بومی، اقلیت‌ها، زنان و حفاظت از محیط زیست و غیره- نقشی کلیدی در سیاست جهانی بازی می‌کنند (Flint, 2006: 23).

هر یک از عوامل ژئوپلیتیکی یادشده در یکی از سطوح جغرافیای سیاسی واقع‌اند؛ به بیان دیگر، وقتی صحبت از احزاب و گروه‌های درون کشورهای مختلف می‌شود، در قالب عامل ژئوپلیتیکی محلی مطرح هستند؛ اما وقتی صحبت از عامل ژئوپلیتیکی حکومت‌هاست، این عامل در سطح ملی قرار می‌گیرد. عامل ژئوپلیتیکی سازمان‌های فراملی مانند آسه‌آن، اکو و ... نیز در سطح فراملی قرار می‌گیرد و عوامل ژئوپلیتیکی مانند سازمان ملل در سطح جهانی عمل می‌کنند. آنچه مهم است اینکه این عوامل در سطوح مشابه یا مختلف با هم در ارتباط و دارای روابط سیستمی هستند. ناگفته نماند بین سطوح مذکور سطح ملی یا کشوری به دلیل ویژگی استقلال و حاکمیت از اصالت قدرت برخوردار است و نقش اصلی را در شکل‌دهی به سطوح دیگر ایفا می‌کند. سطح ملی همچنین رابطه ارگانیک و نظام‌یافته با سطوح دیگر دارد و مستقیماً با آنها در تعامل و کنش متقابل است. سطح ملی به عنوان متغیر مستقل در تأسیس و تعریف رفتار سطوح دیگر، به عنوان کنشگر اولیه عمل می‌کند و سطوح دیگر با الزامات و مقتضیات جدیدی که با ماهیت عملکرد آنها ارتباط دارد، سطح ملی را متأثر می‌کنند و این فرایند کنش متقابل دائماً به تکامل ساختاری و کارکردی آنها کمک می‌کند (حافظنیا، ۱۳۸۳: ۵۷). تفاوت بین سطوح ملی و فراملی در این است که سطح ملی در قالب نظام سرزمینی مطالعه می‌شود که بر اساس همبستگی‌های واحدهای سیاسی استوار است؛ در حالی که سطح فراملی در قالب نظام غیرسرزمینی واقع شده است که بازیگران عرصه جهانی بر پایه تشابهات یا تعاملات، کنش‌های خود را تنظیم می‌کنند (ابی‌صعب، ۱۳۷۳: ۹۲). نکته مهم دیگر اینکه بُرد یا دامنه تأثیرگذاری هر یک از عوامل



ژئوپلیتیکی سطوح مختلف دارد؛ به بیان دیگر، ممکن است یک عامل ژئوپلیتیکی مانند گروه القاعده - که موضوع بحث این مقاله است- بین سطوح جغرافیایی در سطح محلی واقع باشد، ولی بُرد و دامنه جغرافیایی عملکرد و اقدامات آن تأثیرات جهانی داشته باشد.

بر اساس آنچه بیان شد، هدف نگارندگان این مقاله ابتدا بررسی مفاهیم عامل ژئوپلیتیکی، سطح و مقیاس جغرافیایی و در ادامه بررسی گروه القاعده به عنوان یک عامل ژئوپلیتیکی در سطح محلی و تحلیل برد یا دامنه نفوذ اقدامات آن در مقیاس‌های جغرافیایی مختلف است.

بحث نظری

۱. جایگاه عوامل ژئوپلیتیکی در رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی

اولین بار واژه ژئوپلیتیک را دانشمند سوئدی، رودلف کیلن،^۱ در سال ۱۸۹۹ به کار برد (میرحیدر، ۱۳۷۷: ۶). در تقسیم‌بندی دوره‌های ژئوپلیتیکی، این تاریخ نقطه شروع ژئوپلیتیک رسمی قلمداد می‌شود. غالباً از ژئوپلیتیک طبقه‌بندی‌هایی بر حسب موضوع و شرایط زمانی ارائه می‌شود. برای مثال در دوره اول - دوره ژئوپلیتیک سنتی / کلاسیک (از ۱۸۹۹ تا ۱۹۴۵) - جغرافی‌دانان از جغرافیای طبیعی به عنوان اساس سیاست بین‌الملل در توصیه‌های خود به سیاست خارجی یک کشور خاص بهره می‌گرفتند (میرحیدر، ۱۳۷۷: ۶)؛ چنان‌که این مسئله را در نظریه‌های ژئوپلیتیکی این دوره مانند هارتلند مکیندر، فضای حیاتی هائوس هوفر، ریملند اسپایکمن و نظریه ماهان می‌توان مشاهده کرد. در نتیجه در تعاریف ژئوپلیتیک برخاسته از ژئوپلیتیک سنتی، جغرافیا وزن مهمی داشت و ژئوپلیتیک، مطالعه تأثیر عوامل جغرافیایی در سیاست‌ها تعریف می‌شد. دوره دوم که دوره ژئوپلیتیک جنگ سرد (از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰) است، ژئوپلیتیک رسمی و آکادمیک به علت بدنام شدن ژئوپلیتیک و مرتبط دانستن آن با توسعه‌طلبی‌های حزب نازی در آلمان و وقوع جنگ جهانی دوم به انزوا رفت. در این دوره از ژئوپلیتیک، جغرافیا وزن خود را در تعریف ژئوپلیتیک از دست داد و ایدئولوژی جایگزین جغرافیا در تعاریف ژئوپلیتیک و برداشت‌های ژئوپلیتیکی شد و به وسیله روشنفکران دولتی قدرت‌های بزرگ دو بلوک شرق و غرب به کار رفت. دوره سوم (۱۹۷۰ - ۱۹۹۰)، دوره احیای ژئوپلیتیک است؛ بدین ترتیب که در دهه ۱۹۷۰ به منظور جلوگیری از



کم‌رنگ‌تر شدن دیدگاه ژئوپلیتیکی و ضرورت بازاندیشی در این علم و نیز به دنبال ظهور دیدگاه جدیدی که به عنوان ژئوپلیتیک انتقادی شناخته شد، ژئوپلیتیک احیا گردید (احمدی‌پور و بدیعی، ۱۳۸۱: ۳). به عبارت دیگر از دهه ۱۹۷۰ به بعد به مرور اندیشه‌های انتقادی در ژئوپلیتیک ظهور پیدا کردند که برخی خاستگاه آن را به مکتب جغرافیای چپ فرانسه و برخی دیگر ریشه تاریخی تفکرات انتقادی در ژئوپلیتیک را به تفکرات ژان گاتمن در ۱۹۵۰ مرتبط می‌دانند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۹۱).

در هر حال با بررسی سیر تاریخی ژئوپلیتیک می‌توان نظریه‌های ژئوپلیتیک را در دو دسته کلی کلاسیک و معاصر تقسیم کرد. ژئوپلیتیک سنتی که قبل از ۱۹۸۰ بود، عمدتاً دیدگاه‌های کلان جهانی را شامل می‌شد. این شکل از ژئوپلیتیک با تشکیل حکومت‌ها و کشور-ملت‌ها به عنوان نهادهای سیاسی غالب پیوند خورده است؛ به ویژه اینکه ژئوپلیتیک به پایان قرن نوزدهم مرتبط است. در واقع در این قرن و بخش اعظم قرن بیستم، ژئوپلیتیک به عنوان محافظ حکومت (یا کشور) و سیاستمداران نگریده می‌شد که جنسیت هم در آن اهمیت داشت (پارکر، ۱۹۸۵؛ اگنیو، ۲۰۰۲: ۸۴-۵۱). در این نگرش، ژئوپلیتیک علم تبیین و پیش‌گویی رفتار استراتژیک حکومت‌ها بود و حکومت‌ها عوامل انحصاری ژئوپلیتیک بودند. این دوره را دوره «ژئوپلیتیک کلاسیک» می‌خوانند، اما فهم معاصر از ژئوپلیتیک بسیار متفاوت است (Flint, 2006: 25)؛ به بیان دیگر، ژئوپلیتیک معاصر که از دهه ۱۹۸۰ به بعد به طور جدی مطرح شد، در قالب ژئوپلیتیک انتقادی (گفتمان و بازنمایی)، ژئوپلیتیک فمینیستی (منظور گروه‌های به حاشیه رانده شده است) و ژئواکونومیک (اتصال میان اقتصاد و سیاست و زمین) مطرح شد که بین آنها دیدگاه انتقادی بیش از همه مورد توجه قرار گرفت. تعاریف مختلفی از مفهوم ژئوپلیتیک انتقادی شده است. طبق یکی از این تعاریف، در این رویکرد به جای تمرکز بر شناسایی تأثیر عوامل جغرافیایی بر شکل‌گیری سیاست خارجی که در گذشته مورد توجه نظریه‌پردازان جغرافیا بود، به نقش دولتمردان و کارشناسان امور سیاسی و تصاویر و برداشت‌هایی که آنها از جهان سیاسی در ذهن خود دارند و اینکه این بینش‌ها چگونه بر تفسیر آنها از مکان‌ها و مناطق مختلف تأثیر می‌گذارند، توجه می‌شود (مویر، ۱۳۷۹: ۲). اتوتایل نیز در تعریفی مختصر از ژئوپلیتیک انتقادی معتقد است این رویکرد به دنبال آشکارسازی سیاست‌های پنهان و پشت پرده دانش ژئوپلیتیکی است (اتوتایل، ۱۳۸۰: ۲۶).

بر این اساس در فهم معاصر از ژئوپلیتیک که بیشتر با عنوان «ژئوپلیتیک انتقادی» یاد می‌شود، یک وجه اشتراک مهم وجود دارد که مطالعه ژئوپلیتیک، دیگر



«حکومت‌محور» نیست (Flint, 2006: 23). بر این اساس حکومت تنها به عنوان یکی از عوامل ژئوپلیتیکی که در سطوح مختلف محلی، فروملی، ملی، فراملی و جهانی عمل می‌کند، مطرح است. به بیان دیگر، عامل ژئوپلیتیکی در گذشته صرفاً در حکومت‌ها خلاصه می‌شد، در حالی که امروزه عوامل ژئوپلیتیکی افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و... را شامل می‌شود. می‌توان گفت عامل ژئوپلیتیکی به هر فرد (از جمله رئیس‌جمهور یا ممبرگذار انتخاباتی)، گروه یا سازمان (به عنوان یک سازمان تروریستی یا معترضان، جنبش‌های اجتماعی مانند صلح سبز) یا نهاد مانند استان/ کشور یا شرکت‌های چندملیتی اشاره دارد که در تلاش برای رسیدن به یک هدف ژئوپلیتیکی از قبیل کسب استقلال ملی، استقرار قوانین بنیادگرایانه مذهبی در کشور، حذف سلاح‌های هسته‌ای و ... هستند (Flint, 2013). در هر حال این عوامل مجزا از هم نیستند بلکه با هم ارتباط تنگاتنگ دارند؛ چنان‌که یک فرد، عضوی از یک خانواده، شهروند یک کشور خاص یا ممکن است در پیوند با تعدادی از سازمان‌های سیاسی بوده و در عین حال مستخدم یک شرکت باشد. بنابراین، نه تنها یک فرد در چندین ژئوپلیتیک نقش ایفا می‌کند، بلکه ممکن است ژئوپلیتیک برای او عامل رقابت هم باشد (Flint, 2006: 23).

۲. سطوح و مقیاس‌های جغرافیایی

همان‌طور که اشاره شد، هریک از عوامل ژئوپلیتیکی در یکی از سطوح جغرافیایی قرار دارند. درباره اینکه ساختار جغرافیای سیاسی جهان را به چند سطح می‌توان تقسیم‌بندی کرد، دیدگاه‌های مختلفی مطرح است. دکتر حافظ‌نیا در کتاب افق‌های جدید در جغرافیای سیاسی معتقد است ساختار جغرافیای سیاسی جهان از چهار سطح تشکیل شده است که به ترتیب عبارت‌اند از: سطح فروملی (درون‌کشوری)، سطح ملی (کشوری)، سطح منطقه‌ای (فراکشوری) و سطح کروی (جهانی) که هر یک از سطوح ویژگی‌ها، قلمرو، ماهیت، قدرت و کارکرد خاص خود را دارند و در سطح خود از تنوع نیز برخوردارند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۳: ۵۷). در روابط بین‌الملل نیز با توجه به رویکرد خاص خود از «سطح تحلیل» استفاده می‌شود. در واقع سطح تحلیل یعنی سطحی که از پایگاه آن به مسائل بین‌المللی نگریسته می‌شود. این پایگاه به شناخت، توصیف، تجزیه و تحلیل و سرانجام تفسیر انسان جهت می‌دهد (سیف زاده، ۱۳۷۸: ۴۱). در مجموع پنج سطح تحلیل شناخته‌شده در روابط بین‌الملل عبارت‌اند از: سطح تحلیل فرد؛ سطح تحلیل درون‌کشوری که حدفاصل واحد فرد و واحد کشور است، مانند



گروه‌های سازمان‌یافته، احزاب سیاسی، لابی‌ها و بروکراسی اداری و غیره؛ سطح تحلیل کشورها یا دولت‌ها؛ سطح تحلیل منطقه‌ای شامل سازمان‌هایی چون آسه‌آن، اکو، اتحادیه اروپا و نفتا و سرانجام سطح تحلیل نظام بین‌المللی که بالاترین و انتزاعی‌ترین واحد سطوح تحلیل است و بالاتر از آن سطح تحلیل دیگری وجود ندارد (میرحیدر و حمیدی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۹). در هر حال آنچه مد نظر نگارندگان مفهوم سطح جغرافیایی است، اشاره به محل و مکان وقوع یک پدیده جغرافیایی دارد. برای مثال در ارتباط با گروه القاعده می‌توان گفت محل وقوع پدیده القاعده ابتدا سطح محلی بوده و در نهایت تا سطوح فراملی را دربرگرفته است.

مفهوم دیگری که نیاز به توضیح دارد، مفهوم «مقیاس» است. مقیاس یکی از مفاهیم اصلی مرتبط با مبحث جغرافیاست؛ به بیان دیگر، جغرافیا دانشی است که با مقیاس‌های گوناگونی (از مقیاس‌های محلی گرفته تا جهانی) در ارتباط است و به مطالعه و شناخت ابعاد و مقیاس فرایندهای محیطی و اجتماعی می‌پردازد. در واقع مقیاس بعد چهارم جغرافیا را تشکیل می‌دهد (پورااحمد، ۱۳۸۵: ۹۲). تا قبل از دهه ۱۹۹۰ برداشت‌های متقن درباره مقیاس‌های جغرافیایی وجود داشت؛ از جمله اینکه مقیاس لزوماً سلسله‌مراتبی تودرتو از فضاهاست یا صرفاً اندازه یا همان فضای مورد مطالعه است یا برخی آن را فقط سطح و واحد فضایی تحلیل به صورت منفرد در نظر می‌گرفتند؛ ولی بعد از دهه ۱۹۹۰ این اصطلاح دچار تحولات مفهومی شد (میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۹: ۶). امروزه جغرافی‌دانان مقوله «مقیاس» را به چند روش ویژه به کار می‌برند که هر یک بیانگر یک رابطه فضایی اساسی است. روش اول، کاربرد فنی این واژه در کارتوگرافی و فنون مرتبط با آنهاست. دومین معنای مقیاس به ملاحظات روش‌شناسی ارتباط دارد. معنای سوم و رایج مقیاس همچون مجموعه‌ای از سطوح به‌هم‌تنیده (محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی) است که امکان شناخت رابطه بین انسان‌ها و بازیگران سازمانی در عرصه‌های مختلف را فراهم می‌آورد (گلاهر و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۰۴). فلینت بر اساس معنای آخر در کتاب مقدمه‌ای بر ژئوپلیتیک، مقیاس جغرافیایی را به این صورت تعریف می‌کند: «اقدامات افراد و گروه‌هایی از افراد در دامنه یا برد جغرافیایی‌شان قرار دارد. این برد یا دامنه به عنوان مقیاس جغرافیایی شناخته می‌شود» (Flint, 2006: 11). هرود نیز معتقد است مقیاس (جغرافیایی) یک فرایند به حساب می‌آید تا یک مفهوم ثابت؛ به عبارت دیگر، امر جهانی و امر محلی میدان‌های ثابتی نیستند که در آنها زندگی اجتماعی در جریان باشد، بلکه به طور



مداوم به واسطه فعالیت‌های اجتماعی در حال تغییر هستند (مورای، ۱۳۸۸: ۷۶). بر این اساس می‌توان گفت مقیاس جغرافیایی، جنبه‌ای برای درک و فهم اعمال اجتماعی است. بدیهی است جغرافی‌دانان در مفهوم‌سازی از جهان خود نباید در دام این اندیشه گرفتار آیند که مقیاس‌های جغرافیایی جدا از اعمال اجتماعی که موجد و معرف آنها هستند، موجودیت دارند. به عبارتی مقیاس‌ها به طور مجرد ارائه نمی‌شوند، بلکه محصول فعالیت‌های اجتماعی هستند (میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۹: ۱۱). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در تعاریف جدید، برد یا دامنه اعمال انسانی تعیین‌کنندهٔ محدودهٔ مقیاس‌های جغرافیایی است. در تأیید این مطلب دکتر میرحیدر نیز می‌نویسد: «مقیاس جغرافیایی جدای از رفتارها، عملکردهای انسانی و روندهای اجتماعی- سیاسی نیست» (میرحیدر و حمیدی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۶).

نکته مهمی که درباره مقیاس جغرافیایی وجود دارد این است که در یک سلسله‌مراتب، مقیاس‌ها «متداخل»^۱ یا در ارتباط با یکدیگرند (Herod and Wright, 1999; Herb and Kaplan, 2002). پیترو تیلور نیز در این باره می‌نویسد: تغییر اجتماعی در هر مقیاس را فقط می‌توان در بافت یک نظام گسترده‌تر جهانی درک کرد و اینکه برای شناخت تغییر باید از یک رویکرد تاریخی بلندمدت استفاده کرد (میرحیدر، ۱۳۸۶: ۶۸). بر این اساس تحلیل هر فضا و مکان جغرافیایی و هر عنصری از عناصری که در ترکیب آن مداخله کند و هر فرایندی که در آن اثر بگذارد، تنها زمانی درک می‌شود که در چارچوب نظامی از مقیاس‌ها انجام گیرد (دولفوس، ۱۳۷۴: ۲۹).

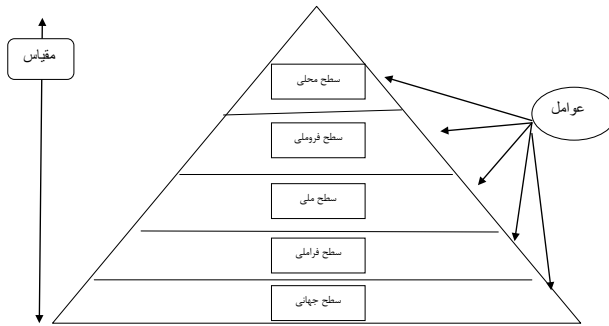
بر اساس آنچه بیان شد، باید بین مفهوم «سطوح جغرافیایی» با «مقیاس‌های جغرافیایی» تفاوت قائل شد؛ به بیان ساده، سطح جغرافیایی به محل وقوع یک پدیده و مقیاس جغرافیایی به میزان اثر آن پدیده جغرافیایی در سطوح جغرافیایی مختلف اشاره دارد.

در مجموع می‌توان پنج سطح اصلی را به شرح زیر مشخص کرد: سطح محلی (منظور عوامل ژئوپلیتیکی واقع در این سطح است و محدوده آن به اجتماعات محلی پکپارچه مانند شهر و روستا مربوط می‌شود)؛ سطح فروملی (منظور عوامل ژئوپلیتیکی واقع در این سطح است و محدوده آن بین سطح محلی و ملی قرار می‌گیرد مانند تجمع چند شهر در قالب استان یا ولایت)؛ سطح ملی (منظور عوامل ژئوپلیتیکی



واقع در این سطح است و محدوده آن سطح کشور را دربرمی‌گیرد؛ سطح فراملی (منظور عوامل ژئوپلیتیکی واقع در این سطح است و محدوده آن می‌تواند چند کشور را شامل شود)؛ سطح جهانی (منظور عوامل ژئوپلیتیکی واقع در این سطح است و محدوده آن می‌تواند بخشی وسیع یا کل جهان باشد). برای هر کدام از سطوح یادشده می‌توان نمونه‌هایی مطرح کرد. برای مثال در سطح محلی، هر سازمان محلی به عنوان یک عامل ژئوپلیتیکی می‌تواند مطرح باشد مانند شهرداری‌ها و دهیاری‌ها؛ در سطح ملی، حکومت به عنوان یک عامل ژئوپلیتیکی نمود دارد مانند حکومت ایران؛ در سطح فراملی، سازمان‌های فراملی و منطقه‌ای به عنوان یک عامل ژئوپلیتیکی مطرح هستند مانند آسه‌آن و ناتو و در نهایت سازمان جهانی به عنوان یک عامل ژئوپلیتیکی در بالاترین سطح قرار دارد مانند سازمان ملل. در هر حال، هر کدام از عوامل ژئوپلیتیکی در یکی از سطوح پنج‌گانه قرار دارد و می‌تواند با عوامل ژئوپلیتیکی هم‌سطح خود تعامل و برهم‌کنش داشته باشد یا با سایر عوامل ژئوپلیتیکی در سطوح بالاتر و پایین‌تر تعامل و رابطه برقرار کند. برای مثال کشور یا حکومت امریکا به عنوان یک عامل ژئوپلیتیکی می‌تواند با عامل ژئوپلیتیکی دیگر هم‌سطح خود مانند کشور یا حکومت ایران تقابل داشته باشد (سطح ملی). در جای دیگر عامل ژئوپلیتیکی ناتو که در سطح فراملی قرار دارد با عامل ژئوپلیتیکی گروه طالبان در سطح محلی افغانستان وارد جنگ شد.

همان‌طور که بیان شد، مقیاس جغرافیایی نیز یکی از مفاهیم بنیادی در دانش جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک است که میان واقعیت‌های اجتماعی و واقعیت‌های فضایی این دانش رابطه معنادار عمیق، دقیق و مستحکمی ایجاد می‌کند (ذکی، ۱۳۸۹: ۱۶). دلیل این امر کاملاً مشخص است زیرا جغرافی دانان سیاسی به آثار و پیامدهای جغرافیایی یا تنوع فضایی و مکانی یا به عبارت دیگر، اهمیت مکان‌های گوناگون و روابط میان آنها توجه زیادی دارند. با توجه به اینکه از یک سو مقیاس جغرافیایی در ارتباط با برد و دامنه جغرافیایی اعمال انسانی است و از سوی دیگر، سطح ملی یا کشوری به دلیل ویژگی استقلال و حاکمیت از اصالت قدرت برخوردار است و نقش اصلی را در شکل‌دهی به سطوح دیگر ایفا می‌کند، مقیاس جغرافیایی را می‌توان با محوریت سطح ملی به دو طیف فروملی و فراملی تقسیم‌بندی کرد (شکل ۱).



شکل ۱: تقسیم‌بندی سطوح و مقیاس‌های جغرافیایی (منبع: نگارندگان)

بر اساس آنچه گفته شد، بین سطوح جغرافیایی و مقیاس‌های جغرافیایی تفاوت وجود دارد؛ به بیان دیگر وقتی صحبت از عوامل ژئوپلیتیکی در سطوح جغرافیایی می‌شود به جایگاه این عوامل مانند جنبش‌های تجزیه‌طلب (سطح محلی)، حکومت‌ها (سطح ملی)، سازمان‌های فراملی (سطح فراملی) و ... اشاره می‌شود و وقتی از مقیاس جغرافیایی سخن به میان می‌آید، به برد و دامنه نفوذ و تأثیر هر یک از عوامل ژئوپلیتیکی در مقیاس‌های مختلف اشاره می‌شود (شکل ۲). همان‌طور که شکل ۲ نشان می‌دهد، برای برد و دامنه جغرافیایی عملکرد هر یک از عوامل ژئوپلیتیکی می‌توان با محوریت سطح ملی دو مقیاس فرو و فراملی بین سطوح جغرافیایی در نظر گرفت.

یافته‌های تحقیق

۱. شکل‌گیری گروه القاعده

پس از اشغال افغانستان توسط شوروی، به تشویق ایالات متحده و هم‌پیمانانش، مسلمانان سراسر جهان دسته دسته به پاکستان رفتند تا در جهاد علیه اتحاد شوروی به مجاهدین افغان بپیوندند (مستقیمی و ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۳۴۲). می‌توان گفت در شکل‌گیری القاعده علاوه بر اشخاصی که رهبری و مدیریت سازمان را عهده‌دار بودند مانند الظواهری و بن لادن، دولت‌های متعددی مانند عربستان، پاکستان و ایالات متحده نیز همکاری بسیار مؤثری داشتند که بدون این همکاری‌ها امکان تأسیس چنین تشکیلاتی وجود نداشت (فدوی، ۱۳۸۰: ۲۹). بر این اساس شکل‌گیری گروه القاعده به زمان اشغال افغانستان توسط شوروی و کمک‌های چند کشور از جمله کمک‌های مالی ایالات متحده به این گروه برمی‌گردد. بانک بین‌المللی سرمایه‌برزگ‌ترین بانکی بود که انتقال کمک‌های مالی امریکا به مبارزان از طریق افغانستان را برعهده داشت.



در این مدت اسامه بن لادن حدود هفده میلیارد دلار از امریکا دریافت کرد. در این باره شارل ویلسون، مسئول ارزیابی مالی بودجه سیا، معتقد است: با مجاهدان عرب - افغان سخاوتمندانه رفتار شده است (اسعد، ۱۳۸۰: ۷۵). بعدها القاعده با حمایت همه‌جانبه طالبان طی زمانی کوتاه موفق شد تشکیلات خود را توسعه دهد و پایگاه‌های متعددی در سراسر افغانستان ایجاد کند. تحرکات و عملیات تروریستی القاعده به تدریج رژیم طالبان را که تا آن زمان مأمّن اصلی القاعده پس از خروج آنها از سودان بود، با مشکلات زیادی روبه‌رو کرد. در نهایت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده تصمیم به سرنگونی رژیم طالبان گرفت که به دنبال آن سران القاعده به مناطق مرزی افغانستان و پاکستان و سایر نقاط متواری شدند.

در مجموع می‌توان شکل‌گیری گروه القاعده را از لحاظ تاریخی به این صورت توصیف کرد: در سال ۱۹۷۳ محمد داود^۱ با حمایت شوروی، ظاهرشاه^۲ را سرنگون و افغانستان را به عنوان جمهوری اعلام کرد. در سال ۱۹۸۷، حزب دموکراتیک خلق افغانستان در یک کودتا، داود را به قتل رساند. رئیس‌جمهور جدید، نورمحمد ترکی^۳، تلاش‌هایی برای تحمیل اصلاحات ارضی و آموزش اجباری برای زنان انجام داد. این سیاست‌های جدید جرقه یک جهاد فراگیر را در کشور ایجاد کرد. شوروی برای حمایت از ترکی به افغانستان حمله کرد. اسامه بن لادن برای کمک به مجاهدین^۴ در نبرد با شوروی، وارد افغانستان شد. در سال ۱۹۸۸ القاعده توسط بن لادن، محمد عاطف^۵ و ابو عبیده ال بنشیری^۶ پایه‌گذاری شد و مرکز فرماندهی در افغانستان و پیشاور پاکستان استقرار یافت. در سال ۱۹۸۹، بعد از آنکه نیروهای شوروی افغانستان را ترک کردند، بن لادن به عربستان سعودی تغییر مکان داد. در سال ۱۹۹۱ که سربازان امریکایی متعاقب تهاجم عراق به کویت به داخل عربستان وارد شدند، بن لادن به خارطوم (در سودان) نقل مکان کرد. شبکه جهانی القاعده به شکل امروزی آن، از دسامبر ۱۹۹۱ تا می ۱۹۹۶ در خارطوم بنیان نهاده شد و تا اواسط دهه ۱۹۹۰ از پشتیبانی سودان بهره برد. اولین حمله رسمی القاعده نیز در سال ۱۹۹۲

- 1 . Mohammed Daoud
- 2 . Zahir Shah
- 3 . Noor Mohammed Taraki
- 4 . Mujahideen
- 5 . Mohammad Atef
- 6 . Abu Ubaidah al Banshiri



به هتلی در عدن (در یمن) رخ داد. حمله بعدی به قصد کشتن سربازان آمریکایی عازم سومالی در مأموریت نجات سازمان ملل انجام گرفت، اما سربازان قبلاً منطقه را ترک کرده بودند. در سال ۱۹۹۴ قندهار به رهبری ملا محمد عمر^۱ به دست طالبان افتاد و القاعده در سال ۱۹۹۶ از خارطوم به افغانستان که طالبان آن را به مکانی امن تبدیل کرده بود، بازگشت (Flint, 2006: 176-179). به بیان دیگر القاعده با حمایت همه‌جانبه طالبان طی مدت پنج سال از سپتامبر ۱۹۹۶ تا دسامبر ۲۰۰۱ موفق شد تشکیلات خود را توسعه دهد و پایگاه‌های متعددی در سراسر افغانستان احداث کند. این پایگاه‌ها ۴۸ مرکز آموزشی و ۳۰ هزار داوطلب را در افغانستان دربرمی‌گرفت. بالطبع نیروهایی که در این مدت به عضویت القاعده در می‌آمدند، پس از طی دوران آموزش در پایگاه‌های القاعده به سازمان‌های جهادی محلی ملحق و نیروهای زبده این سازمان به عنوان بازوهای لجستیک القاعده وارد عملیات‌های تروریستی بین‌المللی می‌شدند. القاعده این عملیات را از نیمه دوم دهه ۹۰ تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در مناطق مختلف جهان به اجرا گذاشت.

بر اساس آنچه به طور توصیفی و تاریخی از روند شکل‌گیری القاعده مطرح شد، می‌توان تکامل القاعده را به سه مرحله تقسیم کرد. مرحله اول از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۶ را شامل می‌شود. هدف القاعده در این مرحله هدایت جنگ علیه شوروی به سوی خارج از مرزهای افغانستان و ادامه آن در سایر سرزمین‌ها مثل فلسطین، کشمیر و چین بود. مرحله دوم که از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ را دربرمی‌گیرد، القاعده به معنای «پایگاه» است؛ به بیان دیگر پس از صدور اعلامیه جهاد از سوی بن لادن، یک پایگاه یا هسته مرکزی و زیرساختار آموزشی برای جنگجویان مسلمان در افغانستان ایجاد شد تا به جهاد بین‌المللی علیه غربی‌ها به رهبری آمریکا و کمک به مسلمانان تحت ستم در سراسر جهان بپردازد. مرحله سوم نیز از ۱۱ سپتامبر به بعد را شامل می‌شود (عباس‌زاده فتحی آبادی، ۱۳۸۳: ۱۵۵).

صبح روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، برابر ۲۰ شهریور ۱۳۸۰، دو هواپیمای مسافربری به فاصله ۲۰ دقیقه به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک اصابت کردند و این دو ساختمان غول‌پیکر را که از سال‌های میانی دهه ۱۹۷۰ نماد قدرت اقتصادی و تنعم آمریکا بودند، به آتش کشیدند. به فاصله کوتاهی، هواپیمای سوم به یکی از اضلاع پنج‌گانه وزارت دفاع آمریکا برخورد کرد و خبر تخریب بخشی از آن



در رسانه‌های جمعی پخش شد. کمی بعد خبر رسید که هواپیمای دیگری در ایالت پنسیلوانیا سقوط کرده و موجب مرگ همه سرنشینان آن شده است. گرچه در ابتدا اصابت هواپیمای اول به برج شمالی مرکز تجارت جهانی را تصادفی تلقی کردند، اما پس از اصابت هواپیماهای دوم و سوم به ساختمان جنوبی این مرکز و پنتاگون آشکار شد که این عملیات طبق برنامه‌ای حساب شده انجام گرفته است (محمدی، ۱۳۸۲: ۱۱). بیش از ۲۶۰۰ نفر در ساختمان تجارت جهانی، ۱۲۵ نفر در پنتاگون و ۲۵۶ نفر در چهار هواپیما کشته شدند (یزدان‌فام، ۱۳۸۴: ۱۰۸). خبر واقعه به سرعت در سراسر دنیا پیچید و سران تقریباً همه کشورهای جهان این جنایت وحشیانه و غیرانسانی علیه مردم بی‌گناه را محکوم کردند. بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در نطقی خطاب به همه کشورهای جهان اعلام کرد: یا با ما و علیه تروریست‌ها باشید یا منتظر مرگ و نابودی. از این به بعد هر کشوری که به پشتیبانی از تروریسم ادامه دهد یا به تروریست‌ها پناه بدهد، از سوی ایالات متحده دشمن شمرده خواهد شد (محمدی، ۱۳۸۲: ۱۳). وی گفت: آمریکا این حق را برای خود محفوظ می‌دارد که در هر زمان به این نتیجه برسد که کشوری در صدد آسیب رساندن به منافع آمریکا در داخل و خارج کشور است، با تمام قوا به آن کشور بدون هیچ خطاری یا تأیید سازمان‌های بین‌المللی حمله کند و این چیزی نیست جز همان سیاست دفاع مشروع پیش‌دستانه در حقوق بین‌الملل (مودب‌گرده، ۱۳۸۴: ۱۱۶). در راستای همین سیاست پیش‌دستانه، ایالات متحده آمریکا حمله به افغانستان و عراق را آغاز کرد.

۲. القاعده بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر

همان‌طور که پیشتر بیان شد، هدف اصلی حمله به افغانستان و سرنگونی رژیم طالبان را می‌توان در چارچوب از بین بردن پایگاه‌های القاعده مطرح کرد که در این اقدام برای تخریب القاعده به یک کشور دارای حاکمیت حمله شد (Flint, 2006: 182). پس از ویرانی‌های پایگاه‌های القاعده در افغانستان در جریان حمله آمریکا و متحدانش به افغانستان، نیروهای القاعده در بخش‌هایی از جهان پراکنده شدند و ایده القاعده به سرعت گسترش یافت و گروه‌های جهادی محلی با بهره‌گیری از یک ایدئولوژی مشترک به طور مستقل و در چارچوب یک شبکه دست به اقدامات تروریستی زدند. نکته‌ای که در اینجا باید مد نظر قرار داد این است که بررسی مقایسه‌ای وضعیت گروه القاعده قبل و بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر به خوبی نشان‌دهنده این مطلب است که القاعده تا



قبل از این تاریخ بیشتر حالت یک سازمان تمرکزگرا را داشت که دارای سلسله‌مراتب بود و حتی تمرکز آن به لحاظ موقعیت جغرافیایی در مکانی مشخص قرار داشت. اما بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، با از بین رفتن پایگاه‌های القاعده در افغانستان، ایدئولوژی آن در سطح جهانی با عنوان «القاعده‌گرایی» رشد پیدا کرد. در واقع القاعده بعد از ۱۱ سپتامبر بیشتر یک ایدئولوژی بوده است تا یک سازمان (عباس‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۲). در همین راستا «فلینت» نیز مدل القاعده را متفاوت از سایر شبکه‌های تروریستی در نظر می‌گیرد و آن را شبکه‌ای از جریان‌های به شدت به هم پیوسته می‌داند که شاید بهترین دیدگاه درباره آن یک «اپده» یا هدف مشترک باشد تا «سازمانی» که زیرمجموعه‌های آن تحت کنترل متمرکز و سلسله‌مراتب اداری است (Flint, 2006: 179). در مجموع از اهداف اعلام‌شده القاعده در چارچوب ایدئولوژی این گروه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ضدیت با همه دولت‌هایی که طبق تفسیر خاص آنها از اسلام، اداره نمی‌شوند به ویژه ایالات متحده؛ مخالفت با حضور نیروهای ایالات متحده در خاورمیانه؛ حمله به دشمنان خدا و سرانجام ایجاد یک کشور-ملت مسلمان متحد که از اسپانیا تا آسیای جنوب غربی امتداد می‌یابد (Flint, 2006: 180). اهداف یادشده را می‌توان عامل متحدکننده نیروهای القاعده در سراسر جهان دانست.

بر اساس آنچه بیان شد، در حال حاضر اقدامات تروریستی القاعده توسط شبکه‌های خودسازمان‌یافته از دوستان و نزدیکان انجام می‌گیرد که برای اجرای حملات دور هم جمع و پس از اجرای عملیات ناپدید و پراکنده می‌شوند. بنابراین شبکه القاعده یک پدیده فراملی است که در سال‌های اخیر رشد کرده و برخی مردم برای اهداف خود از آن استفاده می‌کنند، اما هیچ‌کس بر آن مالکیت ندارد و آن را کنترل نمی‌کند (عباس‌زاده فتح آبادی، ۱۳۸۹: ۱۵۸).

امروزه القاعده در قالب موضوع تروریسم کاملاً از مسائل دفاعی و درگیری کلاسیک به مسائل سیاسی-امنیتی تغییر جهت داده است؛ به بیان دیگر، پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر، القاعده در چارچوب یک تشکیلات منسجم عمل می‌کرد و دارای پایگاه‌ها و مکان‌های مشخصی بود. حملات آمریکا و متحدانش به پایگاه‌های القاعده در افغانستان، نگاه‌ها به این گروه را از حوزه مسائل دفاعی وارد حوزه مسائل سیاسی-امنیتی کرد. در واقع اگر بخواهیم با رویکردی ژئوپلیتیکی این مسئله را تحلیل کنیم، باید بگوییم گروه القاعده بعد از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و در پاسخ به کدهای ژئوپلیتیکی ایالات متحده و کشورهای دیگر، مجبور به ایجاد تغییراتی شد. به بیان دیگر، تهاجم

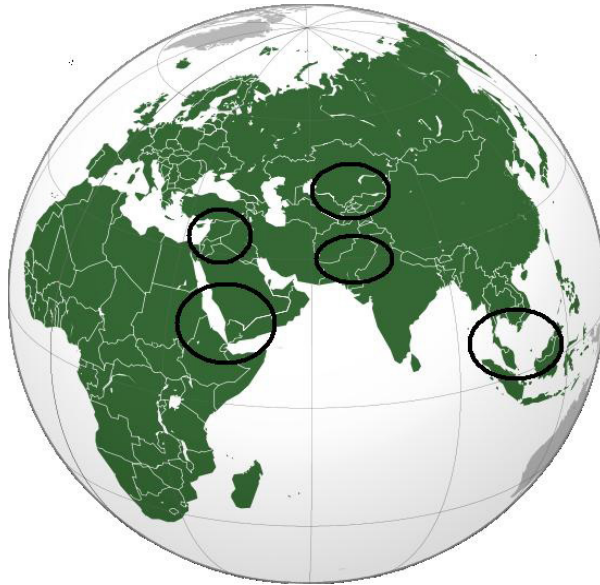


ایالات متحده به افغانستان و سقوط طالبان، القاعده را وادار به ایجاد فراجغرافیای شبکه اختصاصی خود، هرچند با پیوندهای سست تر کرد (Flint, 2006: 181). اکنون «ساختار آن به شیوه‌ای تبدیل شده است که قادر به عکس‌العمل بسیار سریع در برابر رخدادهای متغیر روی زمین است و اصول رهبری آنها شامل تحرک، قابلیت انعطاف و سیالیت خواهد بود» (گوناراتنا، ۲۰۰۲: ۹۶). از طرف دیگر، شبکه تروریستی القاعده می‌کوشد با تبلیغات وسیع به ویژه در فضای مجازی بر طرفداران خود بیفزاید. در این راستا شبکه جهانی اینترنت بهترین وسیله را در اختیار آنان قرار داده است و چون القاعده از گروه‌های ناوابسته‌ای تشکیل شده است که در نقاطی از جهان پراکنده‌اند و مستقلاً عمل می‌کنند، به دلیل همین خصوصیت نامتمرکز، از شبکه اینترنت به بهترین وجه استفاده می‌کند (نکته‌دان و سیفی، ۱۳۸۶: ۵۶). در مجموع القاعده در حال حاضر در بیش از ۵۵ کشور جهان از مجاهدین موسوم به عرب-افغان‌ها حمایت می‌کند و با آنها در ارتباط است (نکته‌دان و سیفی، ۱۳۸۶: ۴۶). از جمله گروه‌های مرتبط با القاعده که در برخی منابع به آنها اشاره شده است، گروه جهاد و جماعت اسلامی مصر، حرکت النصار، البدر، حرکت الجهاد، جیش المحمد، جماعه العلماء، حزب المجاهدین پاکستان، لشکر طیبه، جیش محمد کشمیر، بیت الامام اردن، جنبش اسلامی ازبکستان، الجهاد بنگلادش، الجهاد یمن، گروه اسلامی مسلح الجزایر، جماعت اسلامی لیبی، جبهه آزادی‌بخش اسلامی مورو در فیلیپین، گروه ابوسیاف در فیلیپین، الاتحاد سومالی و جامعه علمای افغانستان هستند (Yonah & Swetnam, 2001: 20). همچنین شواهد نشان می‌دهد ائتلافی از اسلام‌گرایان خشونت‌طلب که عمدتاً از گروه انصار الاسلام، برخی عناصر جنبش انصار السنه و گروه التوحید و الجهاد زرقاوی هستند، یک پایگاه عملیاتی برای القاعده در عراق با عنوان «القاعده برای سرزمین بین‌النهرین» به وجود آورده‌اند (عباس‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۶۳).

تقسیم‌بندی‌های مختلفی از حضور شبکه القاعده در کشورهای مختلف به ویژه در کشورهایی که ثبات مناسبی ندارند، وجود دارد. طی یک تقسیم‌بندی مکانی-فضایی، حوزه‌های پنج‌گانه محل فعالیت القاعده بعد از حمله امریکا به افغانستان شامل مناطق زیر می‌شود: هند و پاکستان، منطقه آسیای مرکزی، خاورمیانه و خلیج فارس، جنوب شرق آسیا، حوزه غربی عربی و مدیترانه. حوزه خاورمیانه و خلیج فارس شامل کشورهای عربستان، یمن، کویت، عراق، اردن، ترکیه و لبنان می‌شود که مهم‌ترین تمرکز این حوزه بر عراق است (farsnews.com/۱۳۹۱۰۳۲۱۰۰۰۱۶). در تقسیم‌بندی



دیگر، شبکه القاعده در داخل کشورهایمانند پاکستان (بخش غربی در منطقه کوئتا در استان بلوچستان)، مناطق مرزی افغانستان و پاکستان، لبنان و سوریه، یمن، بنگلادش (دو حزب اصلی این کشور دچار اختلافات شدید هستند)، سومالی و الجزایر و .. وجود دارد (عباسزاده فتح آبادی، ۱۳۸۹: ۱۶۸) (نقشه ۱).



نقشه ۱: پراکنش القاعده بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر (منبع: نگارندگان)

تجزیه و تحلیل یافته‌ها

همان‌طور که بیان شد، وضعیت گروه القاعده قبل و بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر به خوبی نشان‌دهنده این واقعیت است که القاعده قبل از این تاریخ بیشتر حالت سازمانی تمرکزگرا را داشت که دارای سلسله‌مراتب بود و حتی تمرکز آن به لحاظ موقعیت جغرافیایی در مکانی مشخص یعنی در بخش‌هایی از کشور افغانستان بود. محور بحث ما هم عملکرد گروه القاعده در زمان حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است که پایگاه‌های القاعده داخل افغانستان قرار داشت و از حمایت رژیم طالبان برخوردار بود. در این مقطع زمانی گروه تروریستی القاعده در سطح محلی قرار داشت؛ به عبارت دیگر، جغرافیای پراکنش گروه تروریستی القاعده به شکل امروزی خود نبود. با از بین رفتن پایگاه‌های اصلی این گروه در افغانستان، پراکنش اعضای آن در بخش‌هایی از جهان شده است.



در مقیاس محلی، عملکرد گروه تروریستی القاعده با حمایت رژیم طالبان موجب بیش از دو دهه جنگ و بی‌ثباتی در افغانستان و تقویت مفاهیمی مانند جنگ‌سالاری، تمامیت‌خواهی، قانون‌گریزی، قبیله‌گرایی، استفاده از زور، از بین رفتن زیرساخت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی افغانستان و آوارگی افغان‌ها در کشورهای مختلف و در یک جمله تبدیل این کشور به یک خرابه واقعی شد. چنین وضعیتی از یک سو مردم خسته و ناامید افغانستان را برای پذیرش دولتی متشکل از گروه‌های مختلف که قادر به برقراری نظم و امنیت و تأمین خواسته‌های آنها باشد، آماده کرد و از سوی دیگر فرماندهان خسته از جنگ مداوم را به سوی پذیرش چنین دولتی سوق داد. در مقیاس ملی نیز عملکرد گروه تروریستی القاعده که مورد حمایت کامل رژیم طالبان بود و ناامنی‌های زیادی را در مناطق مرزی کشورهای همسایه به ویژه ایران ایجاد می‌کرد، سبب شد که برخی از این کشورها به این نتیجه برسند که وجود چنین حکومت غیرمردمی و غیرمتمدن به انحای مختلف منافع آنها را تهدید می‌کند. از این لحاظ نوعی رضایت و هماهنگی برای سرنگونی طالبان و تشکیل دولتی فراگیر برای اولین بار در سطح کشورهای منطقه به وجود آمد. در این ارتباط نقش ایران در استفاده از نفوذ خود در ائتلاف شمال و سرنگونی طالبان حائز اهمیت فراوان است.

در مقیاس فراملی، اقدامات تروریستی گروه القاعده به قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر مربوط می‌شود. برای مثال در ۲۹ دسامبر ۱۹۹۲ اولین حمله رسمی القاعده به هتلی در عدن (در یمن) رخ داد. حمله بعدی نیز در همان سال به قصد کشتن سربازان امریکایی عازم سومالی در «مأموریت سازمان ملل» انجام گرفت، اما سربازان قبلاً منطقه را ترک کرده بودند (Alexander and Swetnam, 2001: 39). در ۱۳ نوامبر ۱۹۹۵ بر اثر انفجار یک ماشین بمب‌گذاری‌شده در ریاض، در خارج از یک مرکز آموزشی گارد ملی سعودی تحت مدیریت امریکا، پنج امریکایی و دو هندی کشته شدند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، مکان‌هایی که این گروه تروریستی تا قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر برای اقدامات تروریستی انتخاب می‌کرد، از نظر مقیاس جغرافیایی یا دامنه و برد تأثیرگذاری آن بر مسائل مختلف در حدی نبود که واکنش زیادی همراه داشته باشد.

نقطه عطف برد و دامنه جغرافیایی تأثیرگذاری عملکرد گروه تروریستی القاعده به حادثه ۱۱ سپتامبر برمی‌گردد. در واقع مکان انتخاب‌شده برای این اقدام تروریستی بسیار اهمیت دارد. به بیان دیگر اگر اقدامات تروریستی القاعده در حادثه ۱۱ سپتامبر



در مکان دیگری غیر از برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی و پنتاگون اتفاق می‌افتاد، برد و دامنه جغرافیایی آن به گستردگی که امروز شاهد هستیم، نبود. در هر حال در مقیاس جهانی هم‌زمان با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و بروز شکل جدیدی از تروریسم جهانی در قالب تروریسم القاعده‌ای، ایالات متحده به این نتیجه رسید که گروهی که با حمایت‌های همه‌جانبه خود به قدرت رسیده بود، در تلاش برای از بین بردن نظم و امنیت جهانی مد نظر امریکا و متحدانش است. در کنار این حادثه، عوامل دیگری از جمله گسترش فعالیت‌های القاعده و طالبان از افغانستان به پاکستان، نگرانی‌های دیگری را موجب شد؛ به نحوی که مسئولان امریکایی از خطر احتمال تسلط القاعده بر پاکستان، که دارای تسلیحات هسته‌ای است، سخن گفتند (گروه مطالعات استراتژیک، ۱۳۸۸: ۲) که این مسئله نیز تهدیدی برای امنیت جهانی تلقی می‌شد.

واقعیت این است که موضوع القاعده و طالبان موضوعی پیچیده، چندلایه و عمیق است. القاعده به نوعی نگرش در اعتراض به نظم جهانی تبدیل شده و تأثیرات و دامنه نفوذ آن جنبه فراملی پیدا کرده است. می‌توان گفت طالبان در پاکستان و افغانستان روی دیگر سکه جماعت اسلامی در آسیای جنوب شرقی، جهاد اسلامی در شمال آفریقا، حزب التحریر در آسیای مرکزی و .. است (شفیعی، ۱۳۸۸: ۱۱۸) که همه آنها تحت تأثیر افکار القاعده‌گرایی بودند. با توجه به اینکه بسیاری از این گروه‌ها، امریکا و نظم تحمیلی آن را مسبب مشکلات بشری می‌دانند، راه نیل به اهداف و آرمان‌های خود را در مقابله با امریکا می‌بینند. به بیان دیگر محرک اصلی پیوند این گروه‌ها، انگیزه‌های دینی است و هدف این نوع تروریسم، خدمت برای کسب رضای خداوند و نبرد با «نیروهای شیطانی» است. این نبرد ضرورتاً ماهیتی معنوی دارد نه سکولار و بر این اساس، قربانیان، «کفار» یا «گناهکارانی» هستند که مرگ‌شان به زعم تروریست‌ها، مایه خشنودی خداوند است. با این اعتقادات، این تروریست‌ها دیگر نیازی به انجام محاسبات سیاسی تروریست‌های سکولار ندارند که در آن محاسبات باید بین تعداد و نوع تلفات توازنی برقرار شود؛ یعنی اقدامات تروریستی در حدی باشد که ایجاد هراس کند، اما بیش از اندازه نباشد که مایه بیزاری «طرفداران» شود. از نظر آنها، اقدامات تروریستی بخشی از یک نوع «نبرد نهایی میان نیکی و بدی»^۱ است و از این رو، محدودیتی برای تعداد تلفات وجود ندارد (Flint, 2006: 171). همین مسئله باعث شده است نگرانی‌های امریکا نسبت به این نوع تروریسم افزایش یابد.



نتیجه‌گیری

در رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی تنها حکومت‌ها به عنوان عوامل ژئوپلیتیکی مطرح نیستند، بلکه عوامل ژئوپلیتیکی مختلف به سبب اجتماعی شدن ژئوپلیتیک و به تبع آن چندسطحی شدن قدرت از سطح محلی تا سطح جهانی نقش ایفا می‌کنند که البته هریک از این عوامل دارای بُرد و دامنه جغرافیایی مختلف هستند. این برد و دامنه نیز در مقیاس‌های جغرافیایی محلی تا جهانی متغیر است. گروه القاعده نیز به عنوان یکی از عوامل ژئوپلیتیکی معاصر دارای ماهیت تروریستی است و از این قاعده مستثنی نیست. همان‌طور که اشاره شد، در زمان وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، مقر اصلی این گروه داخل افغانستان قرار داشت؛ به عبارتی جایگاه این عامل ژئوپلیتیکی در سطح محلی بود. از طرف دیگر انتخاب دقیق «مکان» برای اقدام تروریستی مسئله مهمی است که در برد و دامنه تأثیرات این اقدام تروریستی تأثیر زیادی داشت. تا قبل از این حادثه، اقدامات تروریستی مختلفی توسط این گروه انجام شده بود، ولی برد و دامنه تأثیرگذاری آنها به حدی نبود که کل جهان را به واکنش وادار کند. در هر حال فارغ از اینکه مسببان اصلی این حادثه چه کسی یا چه کسانی بودند یا القاعده یک عامل خودمختار بود یا یک عامل وابسته و ابزار دست بازیگر یا بازیگران خاص، ویژگی اصلی عملکرد گروه تروریستی القاعده برد یا دامنه تأثیرگذاری اقدامش بود که تا مقیاس جهانی ادامه پیدا کرد زیرا منافع امریکا و متحدانش را هدف قرار داده بود.



منابع فارسی

- ابي صعب، ژرژ (۱۳۷۳)، مفهوم سازمان بين المللی، ترجمه ایرج پاد، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اتوتایل، ژاروید و دیگران (۱۳۷۹)، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظنیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- احدی پور، زهرا و مرجان بدیعی (۱۳۸۱)، «ژئوپلیتیک انتقادی»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، س ۶، ش ۴.
- پوراحمد، احمد (۱۳۸۸)، قلمرو و فلسفه جغرافیا، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- حافظنیا، محمدرضا و مراد کاوربانی (۱۳۸۳)، افق‌های جدید در جغرافیای سیاسی، تهران: نشر سمت.
- خلیل اسعد، خالد (۱۳۸۰)، بن لادن، او را نمی‌توان شناخت، ترجمه حیدر سهیلی، تهران: جام جم.
- دولفوس، اولیویه (۱۳۷۴)، فضای جغرافیایی، ترجمه سهامی، مشهد: نشر نیکا.
- ذکی، یاشار (۱۳۸۸)، تحلیل تأثیرات متقابل مقیاس‌های جهانی، ملی و محلی در جغرافیای سیاسی: مطالعه موردی منطقه آزاد تجاری - صنعتی ارس، رساله دکتری، دانشکده جغرافیای دانشگاه تهران.
- روه مطالعات استراتژیک (۱۳۸۸)، «مهار طالبان»، گزارش راهبردی، ش ۲۹۰، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۸)، اصول روابط بین‌الملل، تهران: نشر میزان.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۸)، «بازتولید قدرت در افغانستان، تبیین قدرت‌یابی طالبان»، مطالعات اوراسیای مرکزی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، س ۲، ش ۴.
- عباس‌زاده فتح‌آبادی، مهدی (۱۳۸۹)، «القاعده پس از حادثه ۱۱ سپتامبر»، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، ش ۲۱.
- فدوی، عبدالقیوم (۱۳۸۱)، اسامه بن لادن و ماجراها، کابل: مفاخر.
- گالاهر و همکاران (۱۳۹۰)، مفاهیم اساسی در جغرافیای سیاسی، ترجمه حسن نامی و علی محمدپور، تهران: نشر زیتون.
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۲)، استراتژی نظامی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر: آمریکا رویاروی اسلام، سروش، بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب‌شناسی.
- مستقیمی بهرام و نبی‌الله ابراهیمی (۱۳۸۹)، «مبانی و مفاهیم اسلام سیاسی القاعده»، فصلنامه سیاسی، دوره ۴۰، ش ۳۷.



- مودب گرده، محمد (۱۳۸۴)، نومحافظه‌گاران و سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران بعد از آغاز سده ۲۱، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- میرحیدر، دره و حسین حمیدی نیا (۱۳۸۵)، «مقایسه جغرافیای سیاسی و روابط بین‌الملل از نظر روش‌شناسی و مفاهیم»، فصلنامه ژئوپلیتیک، ۲ (۱ پیاپی ۳).
- میرحیدر، دره و یاشار ذکی (۱۳۸۹)، «مفهوم مقیاس جغرافیایی و اهمیت آن در جغرافیای پست مدرن»، فصلنامه ژئوپلیتیک، س ۶، ش اول.
- میرحیدر، دره (۱۳۸۶)، مفاهیم بنیادی در جغرافیای سیاسی، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- نکته دان، حوریه و حافظه سیفی (۱۳۸۶)، «اینترنت و تأثیر آن بر فعالیت‌های القاعده»، فصلنامه علوم سیاسی، س ۴، ش ۷.
- واریک، مورای (۱۳۸۸)، جغرافیای جهانی شدن، ترجمه جعفر جوان، تهران: نشر چاپار.
- یزدان فام، محمود (۱۳۸۴)، امریکای پس از ۱۱ سپتامبر، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

منابع لاتین

- Agnew, J. (2002), *Making Political Geography*, London: Arnold.
- Alexander, Y. and Swetnam, M.S. (2001), Usama bin Laden's al Qaida: Profile of a Terrorist.
- 25.Network, Ardsley, NY: Transnational Publishers. Flint, Colin (2006), Introduction to Geopolitics, Routledge.
- Herb, G.H. and Kaplan, D.H. (1999), *Nested Identities*, Lanham, MD: Rowman & Littlefield.
- Gunaratna, Rohan (2002), *Inside Al-Qaeda: Global Network of Terror*, New York: - Columbia University Press.
- Parker, G. (1985), *Western Geopolitical Thought in the Twentieth Century*, London: Croom Helm.
- Yonah, Alexander and Michael S. Swetnam (2001), *Usama bin Laden's Al-Qaeda: Profile of a Terrorist Network*, Transnational Publishers: Inc.